



● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز:
● شهرداری مشهد
● مدیر مسئول:
● سید میثم موسوی مهر
● سردبیر:
● سید مسجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی
● ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی:
● ۱-۵۱۰۳۷۲ ۸۸۸۸
● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی:
● ۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

SHAHRRARANEWS.IR
شنبه
۲۸ تیر ۱۴۰۳
۱۲ محرم ۱۴۴۴
شماره ۴۴۶۵

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میتوان نامۀ اخلاق حرفه‌ای

دماي هوای مشهد

۳۵٪
۲۲°
۳۲°
۲۸°

۲۲:۴۶:۲۴ نیمه شب شرعی
۰۲:۴۶:۲۱ اذان صبح فردا
۰۴:۲۸:۵۳ طلوع آفتاب فردا

۱۱:۳۷:۵۱ اذان ظهر
۱۸:۴۷:۳۳ غروب آفتاب
۱۹:۰۸:۱۴ اذان مغرب

شهید

فرخ باقری زند

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۷/۲۱

تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۴/۲۹

محل تولد: مشهد

محل شهادت: فکه

تکیه تماشا

چراغ روشن خیمه روشنی چراغ دل است

چراغ دلمون روشن شد.
مرد داخل خیمه کاسه قند را جلو مسافر گرفت.
-سلامت باشن بفرماین، عزادارای شمایم قبول حق رسیدن به خیر خوش آمدن، چراغ ای خیمه به امید خداتا آخر همی ماه صفر روشته هر شب با پچه های هیبت نوبتی وایمیستم. مرد مسافر چند حبه قند برداشت و نگاه به داخل خیمه انداخت.
- خدا خیرتون بده، چه خیمه ساده ای هم دارید. راستش چراغ روشن خیمه شمارو که دیدیم یاد مویای اربعین و مسیر نجف به کربلا افتادیم. هوایی شدیم برای رفتن. اجرتون با سیدالشهدا(ع)
مرد کتری چای را از روی اجاق برداشت تا دوباره برای مسافران چای بریزد.
-ای خیمه هرجا باشه خیمه امام حسینیه، ایران باشه یا عراق، مشهد باشه یا کربلا فرق نیکنه. خیمه سیدالشهدا به ایشالا امسال سفر اربعین قسمت همه مان بره، بزی ما هم دعا کن که قسمت مایم بره.
مرد مسافر سینی و لیوان های خالی را روی میز خیمه گذاشت.
-ان شاء... ان شاء... که همین خیمه رو توی مسیر نجف به کربلا ببینیم. دست شما درد نکنه. خستگیمون در رفت با اجازه تون، خدا نگهدار.
ماشین مسافر که دور شد، مرد دوباره روی صندلی اش نشست. دوباره خلوت شد. دلش هوای سفر اربعین کرده بود، زیر لب علم، ایشالا... اربعین میام سمت حرم، یامدد شاه کرم، ایشالا... اربعین میام سمت حرم... عکس اصغر خمسه

امام سجاد(ع):
نشانه های مؤمن پنج چیز است: پرهیزگاری در خلوت، صدقه در حالت نیازمندی، شکیبایی هنگام مصیبت، بردباری هنگام خشم و راست گویی هنگام ترس.

بهارالانوار ج.۷۵، ص. ۱۲۸

پیش چشم تو را سر بردند دست هایم ولی بی رمق بود
بر زبانم در آن لحظه جاری قل اعوذ برب الفلق بود
گفتی: آیا کسی را من نیست؟ قفل بر دست و دندان من نیست
لحظه ای تب امانم نمی داد بی تو آن خیمه زندان من بود
کاش می شد که من هم پیام در سپاهت علمدار باشم
کاش تقدیرم از من نمی خواست تا که در خیمه بیمار باشم
ماندم و در غروبی نفس گیر روی آن نیزه دیدم سرت را
ماندم و از زمین جمع کردم پاره های تن اکبرت را

افشین علاء

اول شخص

طلایه دار وحدت

یادی از مرحوم آیت ... محمد کفعمی خراسانی، هم زمان با سالروز رحلتش که سال ها برای انس میان شیعه و سنی تلاش کرد

سال ۱۳۲۸ خورشیدی بود که زاهدان دچار سبیلی سهمگین و زندگی بسیاری از مردم مختل شد. کمبود امکانات و وضعیت بغرنجی ایجاد کرده بود. دولت مرکزی هم برنامه ای برای رفع مشکلات مردم نداشت و این مسئله باعث پیچیدگی بیشتر مشکلات به وجود آمده شد.
شیخ محمد که از مردان تأثیرگذار آن دیار بود آستین بالا زد و با کمک مردم سعی کرد تا کمی از باری که بر دوش مردم بود کم کند. او اصالتاً اهل مشهد بود. اما پیش از این مدتی بود که به زاهدان سفر کرده و در آنجا زندگی می کرد. او خود از تبار عالمان بود و سال ها در نجف برای تحصیل علم حضور داشت.
شیخ محمد ستاد کمک رسانی تشکیل داد و به کمک سیل زدگان شتافت. او کودکانی که خانواده شان را از دست داده بودند، شناسایی کرد و دارالائتیمی تشکیل داد و از آن ها نگهداری و سرپرستی کرد و با فراهم کردن زمینه تحصیل و کارآموزی به زندگی آن ها سر و سامان بخشید تا جایی که بسیاری از آن ها جذب کار و تحصیلات عالی به شدند.
برای خانواده های سیل زده نیز مقرری تعیین کرد. تلاش های شیخ محمد برای مردمان اهل سنت آن دیار تأثیری فوق العاده داشت به طوری که مهر او بر دل اهالی آن سامان نشسته بود. همه می دانستند که برای او شیعه و اهل سنت فرقی ندارد و همه مردمان ایران زمین هستند.
او از هیچ تلاشی برای هموار کردن مشکلات مردم سیستان و بلوچستان دریغ نمی کرد. در سال های ۱۳۴۹، آب هیرمند از جریان بازماند و دریاچه هامون خشک شد. مردم آن سامان به طرز وحشتناکی دچار بی آبی و خشک سالی شدند و گروه گروه از آن دیار به گران و ترکمن صحرا و سرخس و دیگر بلاد مهاجرت کردند.
فقر پدید آمدی کرد و سرتاسر زابل در خشک سالی

روزنامه نگار
آبهر صیبنی زنگار

و تشنگی و گرسنگی، جان انسان ها را می سوزاند و به کام مرگ می کشید. آیت ... کفعمی با کھولت سن و کسالتی که داشت، همراه با یکی از یارانش بر موتورسیکلت سوار می شد و برای کسب اطلاع از وضعیت مردم به دورترین روستاها روان می شد و برای کمک رسانی از محروم ترین روستاها شروع می کرد، مأموران ساوا یکی از این کمک رسانی ها را چنین گزارش می کنند:
«آقای حاج شیخ محمد کفعمی خراسانی، پیش نماز اهل تشیع زاهدان به اتفاق آقای محلاتی و چند نفر دیگر از روحانیون در حدود ۱۵۰۰۰ ریال وجوه شرعی را با نظر حاج محمد تقی طباطبائی ساکن زابل در قراء و رمال - سدنی - جلنگ - کوه خواجه - ادیمی و زهک توزیع و به هر نفر مبلغ یک صد ریال پرداخت نموده اند.»
کار به جایی رسید که او ستاد کمک رسانی تشکیل داد و به وسیله نامه، تلگراف و تلفن به آیات عظام و مراجع تقلید در نجف اشرف، قم، تهران و مشهد وضعیت تأسف بار و نابسامان مردم سیستان را اطلاع داد و درخواست کمک و یاری کرد.
رژیم پهلوی سعی داشت با ایجاد اختلاف و رودرو قرار دادن مردم منطقه، جورا به نفع خود تغییر دهد و از آن بهره برداری کند. اما تیزبینی و درایت و نفوذ عمیق معنوی آیت ... کفعمی خراسانی موجب شد با اتخاذ تدابیر شایسته و اقدامات به موقع، این ترغند طاغوت نیز نقش بر آب شود.
آیت ... کفعمی خراسانی محور وحدت بود و با اعمال سیاست های خاص خود از جمله اخوت و برادری و ارتباط نزدیک با مولوی عبدالعزیز، امام جماعت اهل سنت زاهدان و اجرای برنامه هایی، چون دید و بازدید و رفت و آمد و ایجاد انس و الفت بین برادران شیعه و سنی همچون عزیمت شیعیان در روز عید قربان به مصالای اهل سنت و برعکس، تبریک اهل سنت به شیعیان در عید فطر و شرکت در برنامه های جمعی یکدیگر و حتی شرکت در نماز جماعت (که در هیچ یک از نقاط دیگر نظیر نداشت)، هرگونه اندیشه و دسیسه شیطانی را از مخالفان وحدت اسلامی ساقط کرده و نام خود را به عنوان نماد وحدت شیعه و سنی در تاریخ منطقه جاودانه کرد. هرگاه گمان می رفت اتحاد

گل دماغ پرور از صد خرمن گیاه بهتر است

قصه دیروز و امروز

هیچ دلم نمی خواهد نیمش را برای آن روزها باز کنم و از سیری بگویم چه روزهای خوبی بود.»
جوان گفت: «اجازه بدین هروقت گفتن حرف بزنید.» حس کرد با نمونه کوچکی از حس استبداد ناخواسته روبه رو شده است با این حال حرفی نزد. جوان با دست علامت داد که شروع کند: «بندۀ علی اکبر گلشن آزادی هستم. فرزند بمان علی. تقریباً صدسال پیش اولین شماره روزنامه آزادی را منتشر کردم. این هم صفحه آخرش که توی شناسنامه اش نوشته موضع: بی طرف.»
واقعاً فامیلی تون گلشن آزادی به؟ علی اکبر گلشن تخلص گلشن آزادی بود. کله تکان داد که یعنی یکجور هایی آره. جوان گفت: «از این اسم کمیاست، آه آقای گلشن گفت: «هنوز هم کمیا به، چه بسا نایاب و دیرپای. هنوز خیلی ها هم دنبال گلشن هم دنبال آزادی. من جفتشو دارم.» و خندید.
جوان یک ذره دست وپایش را گم کرده بود. گفت: «می خوام این گفت وگو رو بذاریم تو کانالمن. اولش رو هم سیاه و سفید می کنیم. اصلاً شاید همه فیلم رو سیاه و سفید گرفتیم.» گلشن گفت: «من همیشه توی عکس های قدیمی یک گوشه ای ایستاده بودم. توی محافل ادبی و هنری شخصاً حضور داشتم. این اولین بار است که فقط منم و شما. می گویم شما چندساله خبر نگار هستین؟ چندساله مقاله می نویسین؟» جوان پوفی کرد و قاب دور پیشش را بست. گفت: «من چیز خاصی ننوشتم. من فقط این پستی می ایستم و سؤالی می کنم.» گلشن گفت: «لا بد منم باید جواب بدم؟» جوان گفت: «اگر صلاح می دونید، یک جور خاطره یاز به دیگه، سخت نگیرید.» گلشن کفری شده بود انگار. گفت: «از نوشتاری حالم به هم می خوره. مرد حسابی! من یک عمر با زحمت روزنامه در می آوردم. توقیف شدم، سانسور شدم.

و کشور باب شده، همه دارند به هم دروغ می گویند. پدر به پسر، شاه و گدا و ... نه! این حرف ها دیگر ششتری ندارد. گلشن آزادی با باغ آزادی یا داشت آزادی هم اگر بود دیگر دوزار برای این ملت نمی آرزید. جوان دوباره یوف بلندی کرد و دور پیشش را خاموش کرد

و بی خدا حافظی رفت اما قبلش از زبان گلشن شنید: «گل دماغ پرور از صد خرمن گیاه بهتر است. حداقل این فیلم را پاک نکن شاید به کار یکی دیگر بیاید.» جوان گفت: «این چند دقیقه به کار هیچکی نمید. همون شما برگرد دین به صد سال پیش بهتر.»